# اصلاح سوگواري

## مشخصات كتاب

پديدآورندگان : نويسنده عباس قمي
عنوان اصلي اصلاح سوگواري
ناشر:عباس قمي
صفحه : 151-176
زبان : فارسي
تاريخ : 1385 شمسي
موضوع : روضه‌خواني - آسيبها

## مقدمه

اين مقاله از منتهي الآمال؛ شيخ عبّاس قمي، تحقيق ناصر باقري بيدهندي. چاپ اوّل: قم، انتشارات دليل ما، 1379، گرفته شده است.مخفي نماند كه آنچه متعارف است بحمد اللَّه در بلاد شيعه از اقامه تعزيه و ماتم جناب سيدالشهداء - عليه آلاف التحية و الثناء - و اجتماع در مجالس و نشر اَعلام و نصب خيام و تعطيل اسواق در روز عاشورا و راه افتادن دسته و نوحه‌گري كردن و مرثيه خواندن و بكاء و ابكاء و غير اينها از آنچه در شرع مطهر نهي از آن نشده و محذوري ندارد، از عبادات مشروعه و راحجه است و براي آن ثواب‌هاي جليله و اجرهاي جميله است.اين مطلب از غايت وضوح محتاج به دليل نيست، و بر متتبع خبير و ناقد بصير مكشوف است كه اخبار متواتره وارد شده بر استحباب بكاء بر آن حضرت و تذكر مصائب او و ابكاء يعني گريانيدن و تباكي [1] يعني گريه بر خود بستن و به صورت و هيئت باكي درآمدن، نه آنكه مراد رياي در گريه باشد؛ چه بكاء بر حضرت سيدالشهداءعليه السلام عبادت است و رياء در عبادات مثل قياس در ادله و رباء در معامله جايز نيست. و همچنين اخبار كثيره وارد شده در احياء امر ائمّه و فضل مجالسي كه احياي امر ايشان مي‌شود و آنكه ائمّه‌عليهم السلام اين نحو مجالس را دوست مي‌دارند و ملائكه در آن مجالس حاضر مي‌شوند.همچنين در اخبار متعدده وارده شده كه جزع در همه چيز مكروه است مگر جزع بر سيدالشهداءعليه السلام. [2] .و در اخبار كثيره وارد شده كه ايام عاشورا ايام مصيبت و حزن اهل بيت است.و هم روايت شده كه به حزن ما محزون شوند و به سرور ما مسرور، و اخبار بي‌شمار وارد شده كه ائمّه‌عليهم السلام شعراء را امر مي‌كردند به خواندن مراثي و گوش مي‌كردند و مي‌گريستند و ايشان را جايزه مي‌دادند و فضيلت اين كار را بيان مي‌فرمودند.و در كافي و تهذيب از حضرت صادق‌عليه السلام روايت شده كه فرمود پدرم ابوجعفرعليه السلام فرمود وقف كن براي من كذا و كذا از براي زناني كه بر من ندبه كنند در مني ايام مني. [3] .هم در تهذيب مروي است كه خالد بن سدير از حضرت صادق‌عليه السلام سؤال كرد كه چگونه است آدمي بر پدر يا مادر يا برادر يا قريبي ديگر شق ثوب كند؟ فرمود: باكي‌نيست در شق جيوب به درستي كه موسي بن عمران بر برادرش شق ثوب كرد. و در ذيل حديث مي‌فرمود: «وَ لَقَدْ شَقَقْنَ الْجُيُوبَ وَ لَطَمْنَ الْخُدُودَ الفاطِميّاتُ عَلَي الْحُسَيْنِ بْنِ عَليّ‌عليه السلام وَ عَلي مِثْلِهِ تُلْطَمُ الْخُدُودُ وَ تُشَقُّ الْجُيُوبُ». [4] .و در چند روايت وارد شده كه بعد از شهادت امام حسين‌عليه السلام يك زن از زنان بني‌هاشم خضاب نكرد و سرمه نكشيد و شانه نزد و در خانه‌هاي ايشان دود از مطبخ بلند نشد تا پنج سال كه عبيداللَّه بن زياد لعين كشته شد و سر نحس او را مختار براي ايشان روانه كرد. [5] .ابن اثير و بسياري از علماي عامه و اهل سير نقل كرده‌اند كه چون رسول خداصلي الله عليه وآله از غزوه احد مراجعت كرد به مدينه صداي نوحه‌زنان انصار را بر كشتگان شنيد، فرمود: لكِنَّ حَمْزَةَ لابَواكِيَ لَهُ، يعني كشتگان انصار گريه‌كننده دارند ولكن حمزه گريه‌كننده ندارد، انصار چون اين شنيدند و دانستند كه رسول خدا - صلي اللَّه عليه وآله - دوست دارد گريستن بر عموي بزرگوارش را، امر كردند زنان را كه بر حمزه ندبه كنند، پيش از ندبه كردن بر كشتگان خود. [6] .واقدي گفته كه اين عادتي شد بر اهل مدينه كه در هر مصيبت ابتدا مي‌كنند به گريه بر حمزه تاكنون. [7] .و معلوم است محبت رسول‌صلي الله عليه وآله با حمزه بيش از محبت با سيدالشهداءعليه السلام نبوده و اگر گريه بر او مأمور به باشد، البته، بلكه به طريق اولي گريه به حضرت حسين‌عليه السلام مامور به است و هر گاه سيرت اهل مدينه طيبه بر آن قرار گرفت كه در هر مصيبتي اول بر حضرت حمزه ندبه و گريه كنند به جهت مواسات با حضرت رسول - صلي اللَّه عليه وآله - و اداي حق كلمه آن جناب كه فرمود: لكِنَّ حَمْزَةَ لابَواكِيَ لَهُ با آنها سال‌هاي زياد از شهادت حمزه گذشته و احدي هم انكار بر اهل مدينه بر اين عادت و سيرت نكرده اولي آنست كه مخالفين به علاوه آنكه شيعيان را در عزاداري و سوگواري بر حضرت سيدالشهداءعليه السلام ملامت نكنند ايشان نيز اقامه ماتم نموده و در حزن اهل بيت‌عليهم السلام با ايشان مواسات و شركت كنند.فَيا لَلَّهِ لِقَلْبٍ لا يَتَصَدَّعُ لِتِذْكار تِلْكَ الأُْمُورِ، وَ يا عَجّبًا مِنْ غَفْلَةِ أَهْلِ الْدُّهُورٍ، وَ ما عُذْرُ اَهْلِ الإسْلامِ وَ الإِْيمانِ في اِضاعَةِ اَقْسامِ الأَْحْزانِ؟ اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ مُحَمّداًصلي الله عليه وآله مُوْتُورٌ وَجيعٌ وَ حَبيبُهُ مَقْهُورٌ صَريعٌ؟ وَقَدْ اَصْبَحَ لَحْمُهُ‌عليه السلام مُجَرَّداً عَلَي الرِّمالِ، وَ دَمُهُ الشَّريفُ مَسْفُوكًا بِسُيُوفِ اَهْلِ الضَّلالِ، فَيالَيْتَ لِفاطِمَةَ وَ اَبيها عَيْنًا تَنْظُرُ اِلي بَناتِها وَ بَنِيها وَ هُمْ ما بَيْنَ مَسْلُوبٍ وَ جَريحٍ وَ مَسْجُونٍ وَ ذَبيحٍ.وَ اَمّا ما جاءَ فِي الصَّحيحَيْنِ مِنْ اَنَّ الْمِيِتَ يُعَذَّبُ بِبُكاءِ اَهْلِهِ عَلَيْهِ، وَ في رِوايَةٍ بِبُكاءِ الْحَيّ، وَ في رِوايةٍ يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِما يُناحُ عَلَيْهِ، فَاِنَّهُ خَطَأٌ مِنَ الرّواي بِحُكْمِ الْعَقْلِ وَ النَّقْلِ.فَعَنِ الفاضِلِ النَّوَوِي [8] قالَ: هذِهِ الرِّواياتُ كُلُّها مِنْ رِوايَةِ عُمَرَ بْنِ الخَطّاب وَ ابْنِهِ عَبْدِاللَّهِ، قال: وَ اَنْكَرَ عايِشَةُ عَلَيْهما وَ نَسَبَتْهُما اِلَي النِّسْيانِ وَ الإِْشْتِباهِ، وَ احْتَجَّتْ بِقَوْلِهِ تَعالي: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَي» [9] انتهي.قالَ صاحِبُ الْمَجالس الفاخِرَة: وَ اَنْكَرَ هذِهِ الرِّواياتِ اَيْضاً عَبْدُاللَّهِ بْنِ عَبّاس، وَ احْتَجَّ عَلي خَطَأِ راويها، وَ التَّفْصيل فِي الصَّحيحَيْن و شُرُوحِهِما. وَ ما زالَتْ عايِشَةُ وَ عُمَرُ فِي هذِهِ الْمَسْألَةِ عَلي طَرَفَيْ نَقيضٍ حَتّي اَخْرَجَ الطَّبَرِي في حوادثِ سنةِ 13 مِنْ تاريخِهِ بِالاِسْنادِ اِلي سَعيدِ بْنِ الْمُسَيِّبِ قالَ: لَمَّا تُوُفّيَ اَبُوبَكْر اَقامَتْ عَلَيْهِ عائِشَةُ النُّوَّحَ (اي النائحات) فَاَقْبَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطّابِ حَتّي قامَ بِبابِها فَنَهًاهُنَّ عَنِ الْبُكاءِ عَلي اَبِي بَكْرٍ فَأَبَيْنَ اَنْ يَنْتَهينَ، فَقالَ عُمَرُ لِهِشامِ بْنِ الْوَليدِ: اُدْخُلْ فَاَخْرِجْ اِلَيَّ ابْنَةَ اَبي قُحافَةُ فقالَتْ عائِشَةُ لِهِشامٍ - حينَ سَمِعَتْ ذلِكَ مِنْ عُمَرَ -: اِنّي اُحرِّجُ عَلَيْكَ بَيْتِي، فقالَ عُمَرُ لِهِشامٍ: اُدْخُلْ فَقَدْ اَذِنْتُ لَكَ.فَدَخَلَ هِشامُ فَاَخْرَجَ أُمَّ فَرْوُةِ اُخْتِ اَبي بَكْرٍ إِلي عُمَرَ فَعَلاها بِالدِّرَّةِ فَضَرَبَها ضَرَباتٍ، فَتَفَرَّقَ النُّوَّحُ حَينَ سَمِعُوا ذلِكَ.قُلْتُ: كَأَنَّهُ لَمْ يَعْلَمْ تَقْريرَ النَّبِيّ‌صلي الله عليه وآله نِساءَ الاَْنصْارِ عَلَي الْبُكاءِ عَلَي مُوْتاهُنَّ، وَلَمْ يَبْلُغْهُ قَوْلُهُ‌صلي الله عليه وآله: «لكِنَّ حَمْزَةَ لابَواكِيَ لَهُ» وَقُوْلُهُ: «عَلي مِثْلِ جَعْفَرِ فَلْتَبْكِ الْبواكِي»، وَ لَعَلَّهُ نَسِيَ نَهْيَ النَّبِيّ‌صلي الله عليه وآله اِيّاهُ عَنْ ضَرْبِ البَواكِي فِي يَوْمِ وَفاتِ رُقَيَّةَ. وَ فِي مَقامَيْنِ آخِرَيْنِ نَتْلُوا خَبَرَهُما عَلَيْكَ.اَخْرَجَ الإِمامُ اَحْمَدَ مِنْ مُسْنَدِهِ مِنْ جُمْلَةِ حَديثٍ ذُكِرَ فيهِ مَوْتُ رُقَيَّةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ‌صلي الله عليه وآله وَ بُكاءُ النِّساءِ عَلَيْها قالَ: فَجَعَلَ عُمَرُ يَضْرِبُهُنَ بِسَوْطِهِ فقالَ النَّبِيّ‌صلي الله عليه وآله: «دَعْهُنَّ يَبْكِينَ». ثُمَّ قالَ: مَهْما يَكُنْ مِنَ الْقَلْبِ وَ الْعَيْنِ فَمِنَ اللَّهِ الرَّحْمَةُ» وَقَعَدَ عَلي شَفيرِ الْقَبْرِ وَ فاطِمَةُعليها السلام اِلي جَنْبِهِ تَبْكي، قالَ: فَجَعَلَ النَّبِيّ‌صلي الله عليه وآله يَمْسَحُ عَيْنَ فاطِمَةَ بِثَوْبِهِ رَحْمَةً لَها.وَ اَخْرَجَ اَيضاً حَدِيثًا فيهِ أَنَّهُ مَرَّ عَلي رَسُولِ اللَّهِ‌صلي الله عليه وآله جَنازَةٌ مَعَها بَواكي، فَنَهَرَهُنَّ عُمَرُ، فَقالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ‌صلي الله عليه وآله «دَعْهُنَّ فَإِنَّ النَّفْسَ مُصابَةٌ وَالْعَيْنَ دامِعِةٌ» اِلي غَيْرِ ذلِكَ. [10] .[پناه به خدا از قلبي كه از يادآوري اين امور تأثير نمي‌پذيرد! شگفتا از غفلت مردمان اين روزگار!اهل اسلام و ايمان از ناديده انگاشتن اقسام حزن و غمي كه بر اهل بيت وارد آمده چه عذري دارند؟ آيا ندانسته‌اند كه آل پيامبرصلي الله عليه وآله دردناكانه خونشان ريخته شد و حسين او مغلوب بر زمين افتاد و بدنش برهنه بر روي شن‌ها قرار گرفت و خون شريفش با شمشيرهاي گمراهان ريخته شد؟!اي كاش فاطمه و پدرش به پسران و دختران خود كه گرفتار و مجروح و زنداني و مقتول شدند مي‌نگريستند!و امّا اينكه در صحيح مسلم و بخاري نقل شده كه «ميّت با گريه اهل بيتش يا گريه زنده‌ها بر او معذّب مي‌شود» يا «در قبرش به خاطر گريه‌هاي بر او عذاب مي‌بيند» چنين پنداري به حكم عقل و نقل خطاست.فاضل نووي در شرح بخاري مي‌نويسد: همه اين روايات از عمر و فرزندش عبداللَّه نقل شده است در حالي كه عايشه آنها را نپذيرفته و آن دو را به فراموشي و اشتباه در فهم حديث متّهم نموده و با آيه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَي» [11] با آنها به احتجاج و استدلال برخاسته است.صاحب كتاب المجالس الفاخره گفته است: عبداللَّه بن عبّاس نيز اين‌گونه روايات را نپذيرفته و راوي آن را متّهم به خطاي در فهم حديث نموده كه تفصيل آن در شروح صحيحين آمده است. آري، عايشه و عمر در اين مسئله هميشه با هم نزاع داشتند. حتي طبري در تاريخش در حوادث سال 13 هجري قمري از سعيد بن مسيّب نقل مي‌كند كه: آنگاه كه ابوبكر درگذشت، عايشه، زناني را به گريستن بر او واداشت. عمر بن خطاب به درِ خانه عايشه آمد و آنها را از گريستن بر ابوبكر نهي كرد و از آنان خواست كه از گريه دست بكشند، سپس عمر به هشام بن وليد گفت: داخل خانه شو و دختر ابوبكر را پيش من بياور! عايشه چون اين سخن را از عمر شنيد به هشام گفت: من اجازه نمي‌دهم كه تو وارد خانه‌ام شوي و تو را از اين كار منع مي‌كنم، امّا عمر به هشام گفت: برو به داخل خانه كه من به تو چنين كاري را اجازه داده‌ام!آنگاه هشام داخل خانه شد و امّ فروه دختر ابوبكر را به سوي عمر بيرون كشاند و با تازيانه ضرباتي بر او فرود آورد، و چون گريه كنندگان چنين ديدند همگي پراكنده گشتند.مرحوم شيخ عبّاس قمي گويد: گويي عمر تقرير رسول خداصلي الله عليه وآله را مبني بر تصديق گريه زنان انصار بر مردگانشان نفهميده و سخن آن حضرت كه «حمزه گريه كننده‌اي ندارد» و يا سخن ديگرش «گريه كننده‌ها بر مثل جعفر بايد گريه كنند» در نيافته، و شايد فراموش كرده بوده كه رسول خداصلي الله عليه وآله او را از زدن گريه‌كنندگان در روز وفات رقيّه نهي كرده بود! و در اين دو مقام خبرهاي ديگري را نيز خواهيم آورد:1. امام احمد حنبل در مسندش داستان مرگ رقيّه دختر رسول خداصلي الله عليه وآله و گريه زنان بر او را نقل كرده و گفته است:عمر با تازيانه‌اش آنها را مي‌زد در حالي كه پيامبرصلي الله عليه وآله فرمود: بگذار كه آنها گريه كنند، و سپس فرمود:هر چه از قلب و ديده باشد رحمت الهي است، و آنگاه بر كناره قبر نشست در حالي كه فاطمه‌عليها السلام در كنارش گريه مي‌كرد و پيامبرصلي الله عليه وآله از روي مهر به او اشك‌هايش را با دستمالش پاك مي‌نمود.2. باز در مسندش نقل كرده كه: گذر پيامبرصلي الله عليه وآله بر جنازه‌اي افتاد كه عدّه‌اي بر آن مي‌گريستند و عمر شديداً آنها را از گريه نهي نمود. پيامبرصلي الله عليه وآله به او فرمود: آنان را به حال خود واگذار، زيرا آدمي در معرض مصيبت است و چشم‌ها نيز اشك ريزانند. و باز هم رواياتي در اين باره نقل گرديده است].بالجمله اخبار اين باب بسيار است و اين مختصر را گنجايش بيش از اين نيست. پس شايسته است كه شيعيان عموماً و ذاكرين خصوصاً ملتفت شده در اين سوگواري و عزاداري بر وجهي سلوك كنند كه زبان نواصب دراز نشود و اقتصار بر واجبات و مستحبات كرده از استعمال محرمات از قبيل غناء كه غالباً نوحه‌هاي لطمه خالي از آن نيست و از اكاذيب [11] مفتعله [12] و حكايات ضعيفه مظنونه الكذب كه در جمله‌اي از كتب غير معتبره بلكه نقل از كتبي كه منصف آنها از متدينين اهل علم و حديث نيست احتزار نمايند و شيطان را در اين عبادت بزرگ كه اعظم شعائر اللَّه است راه ندهند و از معاصي كثيره كه روح عبادت را مي‌برد بپرهيزند. خصوصاً ريا و كذب و غناء كه در اين عمل ساري و جاري است و كمتر كسي از او مصون است. و صواب چنان است كه در اين مقام چند خبري در بزرگي عقاب هر يك مذكور شود، شايد اگر كسي خداي نخواسته مبتلا باشد، مرتدع [13] شود.اما ريا: پس در كتاب و سنّت آيات و اخبار بسيار وارده شده بر مذمت و وعيد بر آن، و در حديثي نبوي - صلي اللَّه عليه وآله - است كه ادني ريا شرك است. و نيز از آن حضرت مروي است كه آتش و اهل آتش صيحه و فغان مي‌كشند از اهل ريا، عرضه داشتند: يا رسول اللَّه آتش نيز به فغان مي‌آيد، فرمود: بلي از حرارت آتشي كه رياكاران به آن معذب باشند. و نيز فرمود كه: رياكار را روز قيامت به چهار نام ندا كنند، مي‌گويند: اي كافر، اي فاجر، اي غادر، اي خاسر، گمراه شد كوشش تو و باطل شد اجر تو و نصيبي نيست ترا، بطلب مزد خود را از كسي كه از براي او علم مي‌كردي اي خدعه‌كننده. [14] و نيز فرمود كه: بهشت تكلم كرد و گفت به درستي كه من حرامم بر هر كه بخيل و رياكار است. [15] .و هم فرموده: به درستي كه آنچه من بيشتر از همه چيز بر شما مي‌ترسم شرك اصغر است، گفتند: يا رسول اللَّه شرك اصغر چيست؟ فرمود: رياء. [16] و احاديث اين باب بسيار است و كافي است در خباثت آن، كه در هر عملي داخل شود به فتواي فقهاء آن عمل باطل و از درجه قبول هابط [17] است.و از براي ريا اقسام خفيه است و علماء در محلش ذكر كرده‌اند. و در اول خاتمه در معني تباكي اشاره كرديم بر رد كساني كه از روي بي‌ادراكي ريا را در عزاي سيدالشهداءعليه السلام جايز و شرط اخلاص را برداشته‌اند و اين را از فضايل مخصوصه آن حضرت شمرده‌اند.سبحان اللَّه! تحمل آن حضرت تمام اين مصائب را به جهت احكام اساس توحيد ذات مقدس باري تعالي و اعلاي كلمه حق و اتقان مباني دين مبين و حفظ آن از تطرق بدعت‌هاي ملحدين بوده چگونه ذي‌شعوري احتمال دهد كه آن حضرت سبب شود براي جواز اعظم معاصي و اكبر موبقات كه آن ريا و شرك اصغر است اِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاق. [18] .و اما كذب: پس آيات و اخبار در مذمت آن و مفاسد آن در دنيا و آخرت از حيز شمار بيرون است و حق تعالي لعنت خود را بر كاذبين قرار داده و هم فرموده: «إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» [19] جز آنان كه ايمان نياوردند كسي دروغ نبندد، و اگر نبود در مذمت كذب جز همين آيه كريمه هر آينه وافي بود [براي مقصود] تا چه رسد به آيات كثيره.در كافي مروي است از امام محمّد باقرعليه السلام كه فرمود: اول كسي كه تكذيب مي‌كند دروغگو را خداوند عزوجل است، پس از آن دو فرشته كه با اويند بعد از آن خودش كه اشتباه ندارد و مي‌داند دروغ گفته. [20] .و هم در آنجا و در كتاب عقاب الاعمال از آن جناب مروي است كه فرمود: حق تعالي براي شر و بدي‌ها قفل‌ها مقرر كرده و كليد آن قفل‌ها را شراب قرار داده و دروغ بدتر است از شراب. [21] .و نيز كافي از اميرالمومنين‌عليه السلام روايت شده كه فرمود: واللَّه نخواهيد چشيد مزه و طعم ايمان را تا آنگاه كه ترك كنيد دروغ را چه از روي جد باشد يا مزاح و خوش‌طبعي. [22] .و در جامع الاخبار از رسول خداصلي الله عليه وآله روايت كرده كه فرمود: هر گاه دروغ گويد مؤمن بدون عذر لعنت كند او را هفتاد هزار ملك و از دل او بوي‌گندي بيرون آيد و بالا رود تا به عرش رسد پس لعنت كنند او را حمله عرش، و حق تعالي به واسطه آن يك دروغ هفتاد زنا بر او نويسد كه آسان‌تر آنها مثل آنست كه كسي با مادر خود زنا كند. [23] .و از حضرت امام حسن عسكري‌عليه السلام روايت است كه تمام خبائث را در خانه‌اي گذاشته و دروغ را كليد آن قرار داده‌اند. [24] .و از جناب صادق‌عليه السلام مروي است كه فرمود: نظر نكنيد به طول ركوع و سجود مرد زيرا كه آن چيزي است به آن عادت كرده اگر آن را ترك كند از آن وحشت نمايد، ولكن نظر نماييد به راستي گفتارش و واپس دادن امانتش. [25] .و از دعوات راوندي منقول است كه رسول خدا - صلي اللَّه عليه وآله - فرمودند كه: ديشب در خواب ديدم كه دو نفر آمدند نزد من و مرا بردند به ارض مقدسه - كه ظاهراً مراد از آن شام باشد - و ذكر نمودند جمله‌اي از عجايب كه در آنجا ديدند، و از آنها اين بود: كه ديدند مردي را بر پشت خوابيده و ديگري بر سر او ايستاده و در دستش مانند عصايي بود از آهن كه سر آن كج باشد. پس مي‌آمد بر يك طرف روي او و به آنچه در دستش بود مي‌زد از يك طرف دهانش تا قفايش و آن را قطعه‌قطعه و پاره‌پاره مي‌كرد و همچنين بينيش و همچنين چشمش تا قفاي آن، آنگاه مي‌آمد به طرف ديگر و مي‌كرد با او آنچه به طرف ديگر كرده بود و از اين طرف فارغ نمي‌شد كه طرف ديگر صحيح و به حال اول برمي‌گشت. پس مي‌كرد با او آنچه در مرتبه اول كرده بود، پس گفتم سبحان اللَّه اين چيست. خبر طولاني است و در آخر آن ذكر شده كه آن دو نفر شرح نمودند براي آن حضرت آنچه را كه ديده بودند در آن شب از عجائب، و اشخاصي كه ايشان را عذاب مي‌كردند تا آنكه عرض كردند، اما آن مردي كه رسيدند نزد او كه قطعه‌قطعه مي‌كردند دهانش را تا قفايش و بينيش را تا قفا و چشمش را تا قفا، پس آن مردي است كه صبح از خانه‌اش بيرون مي‌رود پس دروغي مي‌گويد كه به آفاق مي‌رسد. پس با او چنين كنند تا روز قيامت. [26] .و در بعضي از كتب معتبره اين خبر را چنين نقل كرده كه آن حضرت فرمود: ديدم مردي را كه نزد من آمد و گفت برخيز، با او برخاستم، پس ديدم دو مرد را يكي ايستاده و ديگري نشسته و در دست ايستاده مانند عصايي آهنين بود كه آن را در گوشه دهان نشسته فرو مي‌برد تا مي‌رسيد ميان دو شانه او آنگاه آن را بيرون مي‌كشيد و به طرف ديگر فرو مي‌برد، پس چون بيرون مي‌كشيد، طرف ديگر برمي‌گشت به حال اولي كه داشت، پس به آنكه مرا برخيزانيد گفتم: اين چيست؟ گفت: اين مرد دروغگو است كه در قبر عذابش كنند تا روز قيامت.و بالجمله مفاسد و خرابي حال دروغگو بسيار است. [27] و شيخ استاد محدث متبحر ثقه جليل القدر، آقا حاج ميرزا حسين نوري - طاب ثراه - در لؤلؤ و مرجان خلاصه مفاسد و آثار دروغ را كه از آيات و اخبار استفاده كرد به رشته مختصري درآورده به جهت سهولت و در نظر داشتن آن و آن مفاسد و آثار را به چهل عدد شمار كرده، بدين طريق:1. دروغ، فسق است، «فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ» [28] و دروغگو فاسق، «إِن جَآءَكُمْ فَاسِقُ‌م بِنَبَإٍ». [29] .2 دروغ، قول زور و با بت‌پرستي در يك جا ذكر شده: «فَاجْتَنِبُواْ الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَنِ وَ اجْتَنِبُواْ قَوْلَ الزُّورِ». [30] .3. دروغگو ايمان ندارد: «إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ». [31] .4. دروغ را اِثْم مي‌نامند. [32] مانند خمر و قمار.5. دروغگو مبغوض خداوند است. [33] .6. روي دروغگو سياه است. [34] .7. دروغ، از شراب بدتر است. [35] .8. دروغگو بوي دهنش متعفن و گنديده است.9. ملك از وي دوري كند به اندازه يك ميل. [36] .10. خداي تعالي او را لعنت كند: «أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ مِنَ الْكَذِبِينَ»، [37] «فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَي الْكَذِبِينَ». [38] .11. بوي گند دهان دروغگو به عرش مي‌رسد.12. حمله عرش دروغگو را لعنت كند. [39] .13. دروغ، مخرب ايمان است. [40] .14. دروغ، مانع چشيدن طعم ايمان است. [41] .15. دروغگو تخم عداوت و كينه در سينه‌ها بكارد.16. دروغگو مروتش از همه خلق كمتر است. [42] .17. به جهت يك دروغ هفتاد هزار مَلَك دروغگو را لعن كنند. [43] .18. علامت نفاق است. [44] .19. دروغ، كليد خانه‌اي است كه تمام خبائث در اوست. [45] .20. دروغ فجور، و دروغگو فاجر است. [46] .21. دروغگو رأيش در مقام مشورت پسنديده نيست.22. دروغ، زشت‌ترين مرضهاي نفسانيه است.23. دروغ، انگشت پيچ شيطان است. [47] .24. دروغ، بدترين رياها است. [48] .25. دروغ، مورث فقر است.26. دروغ، محسوب از خباثت است. [49] .27. دروغ، فراموشي آورد. [50] .28. دروغ، دري است از درهاي نفاق.29. دروغگو به عذابي مخصوص در قبر معذب باشد. [51] .30. دروغ، محروم كند دروغگو را از نماز شب، پس محروم شود از روزي. [52] .31. دروغ، سبب خذلان الهي است. [53] .32. دروغ، سبب گرفتن صورت انساني است از دروغگو.33. دروغ، بزرگ‌ترين خباثت است.34. دروغ، از كبائر است. [54] .35. دروغ، از ايمان دور و مجانب او است. [55] .36. دروغگو از بزرگ‌ترين گناهكاران است. [56] .37. دروغ، هلاك كند صاحبش را. [57] .38. دروغ، حسن و طراوت و بهاء را از صاحبش مي‌برد.39. دروغگو قابل برادري كردن كسي با او نيست و از برادري و مصاحبت با او نهي نموده‌اند.40. خداي تعالي او را هدايت نكند و راه حق را به او نشان ندهد، «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَذِبٌ كَفَّارٌ». [58] انتهي.و چون مفاسد دروغ را دانستي پس بدان جمله‌اي از فحول فقهاء مطلق كذب را از گناهان كبيره شمرده‌اند چه مفسده بر او مترتب بشود و چه نشود اين است حال كذب بي‌مفسده، و اگر مفسده بر او مترتب شود خصوصاً اگر ديني باشد و سبب ضعف عقيده مسلماني يا افترايي به امامي يا توهين قدر اهل بيت‌عليهم السلام شود، البته صد مرتبه بدتر و گناهش بيشتر است و اگر كذب بر خدا و رسول‌صلي الله عليه وآله و ائمّه‌عليهم السلام باشد كه حالش معلوم است، مبطل روزه و موجب كفاره است.و در عقاب الاعمال از رسول خداصلي الله عليه وآله روايت كرده كه فرموده: «مَنْ قالَ عَلي ما لَمْ اَقُلْ فَلْيَتَبَوَّءَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». [59] و اطلاق اين خبر مقتضي آن است كه اگر يك كلمه هم باشد و مفيد فائده نشود و مفسده بر او مترتب نگردد هم موجب دخول در آتش است. و از اين جهت از مرحوم فقيد زاهد ورع جناب حاج ملا محمّد ابراهيم كلباسي - طاب ثراه - نقل شده چنانچه در شفاء الصدور [60] است كه وقتي يكي از فضلاي باديانت اهل منبر در محضر آن جناب گفت در ذيل قصه‌اي از سيدالشهداءعليه السلام فرمود: يا زينب يا زينب، آن فقيه ورع بي‌محابا در ملأ عام به آواز بلند فرمود: خدا دهنت را بشكند امام دو دفعه يا زينب نفرمود، بلكه يك دفعه فرمود!اينك سلسله جليله اهل منبر حال خود را در اين باب ملاحظه كنند و از مفاسد كذب في الجمله آگاه شوند و مطالب دروغ و روايات مجعوله را ترك كنند، بلكه نقل نكنند هر چه ديده يا شنيده‌اند و اقتصار كنند و بر مطالبي كه ناقل آن ثقه باشد.سيد بن طاوس در كشف المحجّه از رسائل كليني نقل كرده كه آن بزرگوار به سند خود روايت كرده از حضرت باقرعليه السلام و از جمله فقرات آن اين است: وَ لا تُحَدِّثْ اِلّا عَنْ ثِقَةٍ، فَتَكُونَ كَذّابًا وَ الْكِذبُ ذُلٌّ؛ [61] يعني: حديث مكن مگر از شخص ثقه وگرنه دروغگوي خواهي بود و دروغ ذلت است يعني سبب ذلت و خواري است.و در نهج البلاغه است كه حضرت اميرالمومنين‌عليه السلام در طي مكتوب خود به حارث همداني نوشته: وَ لا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ فَكَفَي بِذَلِكَ كَذِباً؛ [62] يعني: نقل مكن از براي مردم هر چه را كه شنيدي كه همين بي‌مبالاتي در نقل كافي است براي دروغگوئي. و هم از حضرت صادق‌عليه السلام مروي است كه در ذيل خبري فرمود: آيا نشنيدي كه كفايت مي‌كند در دروغگويي مرد آنكه نقل كند آنچه را كه شنيده.علّامه مجلسي‌رحمه الله در بيان اين خبر فرموده كه دلالت مي‌كند بر اينكه سزاوار نيست نقل كلام كسي كه اطمينان به نقل او نيست و به اين مضامين روايات بسيار است و بايد دانست همچنان‌كه دروغ گفتن مذموم و منهي است گوش دادن به اخبار كاذبه و حكايات و قصص دروغ نيز مذموم است. حق تعالي در مذمت يهودان و بيان صفات خبيثه ايشان مي‌فرمايد: «سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّعُونَ لِقَوْمٍ ءَاخَرِينَ». [63] و به فاصله يك آيه باز اهتمام نموده و فرموده: «سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّلُونَ لِلسُّحْتِ». [64] و در اين دو آيه كريمه تهديد بليغي است بر شنيدن دروغ مطلقا، و نيز فرموده: «وَ اجْتَنِبُواْ قَوْلَ الزُّورِ»؛ [65] و از قول زور اجتناب كنيد. و قول زور به دروغ نيز تفسير شده و اجتناب متحقق نخواهد شد مگر به دوري كردن از دروغ به همه جهت چه به گفتن باشد يا به نوشتن يا گوش دادن و نحو آن و بنابر آنكه زور دروغ باشد به آيه مباركه «وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» [66] نيز توان استشهاد كرد.و نيز حق تعالي از جمله نعمت‌هاي بهشت نشنيدن سخن لغو و پوچ و گوش نكردن كلام دروغ را قرار داده پس به قاعده مقابله معلوم مي‌شود كه شنيدن كلام دروغ عذابي است و خاصه دوزخيان است.و شيخ صدوق‌رحمه الله در كتاب عقايد روايت كرده كه از حضرت صادق‌عليه السلام پرسيدند از قصه‌خوانان كه آيا گوش دادن به ايشان حلال است؟ حضرت فرمود: حلال نيست، و فرمود: هر كس گوش دهد به كلام سخنگويي پس به تحقيق كه او را پرستيده. پس اگر از جانب خداي تعالي سخن گويد، يعني سخن راست و حق گويد آن گوش‌كننده خدا را پرستيده، و اگر از طرف ابليس سخن گويد يعني سخنان دروغ و باطل پس آن گوش‌كننده ابليس را پرستيده، و هم در آن كتاب مروي است كه از آن حضرت پرسيدند از كريمه: «يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» [67] فرمود: هُمُ الْقصّاصُ ايشان قصه‌خوانانند. [68] .و در تفسير آيه كريمه: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي ءَايَتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّي يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ». [69] .و از حضرت باقرعليه السلام مروي است كه فرمودند: از جمله آنها است قصه‌خوانان يعني آنها نيز از كساني‌اند كه بايد از مجالسشان اعراض كرد و سخنانشان را گوش نكرد. [70] و كلام در اين مقام طويل الذيل است و اين مختصر گنجايش بسط ندارد.و اما غناء: پس شكي نيست در حرمت و مذمت گوش كردن آن مطلقا، چه در مصيبت و مرثيه‌خواني حضرت سيدالشهداءعليه السلام باشد يا غير آن. و شايسته است كه ما در اين مقام اكتفا كنيم به آنچه كه صاحب شفاء الصدور في شرح زيارت عاشور نقل كرده فرموده: «اجماع علماي اماميه بر حرمت غناء است في الجمله». و در كافي است (و سند به محمّد بن مسلم مي‌رسد) كه حضرت صادق‌عليه السلام فرمود كه: غناء، خداي تعالي وعده آتش بر او كرده، و اين آيه مباركه تلاوت فرمود: «وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُوْلَل-ِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ». [71] خلاصه معني آنكه: بعضي مردم لهو حديث را مي‌خرند و طالبند تا مردم را از راه حق بدون علم گمراه كنند و راه خدا را استهزاء مي‌كنند. اين چنين مردم براي ايشان در آخرت عذابي است خواركننده. [72] و در اينجا لهو الحديث را به غنا تفسير فرموده‌اند و اين معني في‌الجمله در اخبار اهل البيت‌عليهم السلام ممكن است دعوي تواتر او شود، و در بعضي اخبار قول زور تفسير به او شده.و حقيقت غنا همان صوت لهوي است خواه با ترجيع باشد يا از تقطيع صوت و موزون كردن او حاصل شود، چنانچه در لحن مشهور به تصنيف و نوحه‌هاي موازن او مشهود مي‌شود. و تصريح كرده به اين تعميم شيخ افقه اكبر، شيخ جعفر [73] در شرح قواعد و فرقي نيست بنابر مشهور بين مرثيه سيدالشهداءعليه السلام و غير او در حرمت و شرط نيست خوبي صوت بلكه ميزان آن صوتي است كه اهل فسوق به او در حال طرب تلهي مي‌كنند و در عرف او را خوانندگي گويند، هر چه بخواند و به هر وجه بخواند همه حرام و موجب دخول جهنم است و اگر نشر فضائل مستحب است و دروغ و غنا حرام و باطلند.و مناسب است در اينجا نقل كلام شيخ اجل اعظم، استاد مَنْ تَأَخَّرَ وَ تَقَدَّمَ، حُجَّةُ الفِرْقَةِ النّاجِيَةِ، عَلّامَةُ الِملَّةِ الزّاكِيَةِ، شَيخنا الاستاذ الاكبر [74] - نَوَّرَ اللَّهُ ضَرِيحَهُ الْمُطَهَّر - در مكاسب در رد كسي كه گمان كرده كه غنا در مراثي موجب مزيد بكاء و تفجع است كه مي‌فرمايد: «اعانت غناء بر بكاء و تفجع ممنوع است چه دانستي كه غنا صوت لهوي است و لهو را با بكاء و تفجع مناسبتي نيست بلكه بنابر ظاهر تعريف مشهور كه او را ترجيع مطرب دانسته‌اند همچنين است چه طرب مطلق اختلاف حالت است و طربي كه حاصل مي‌شود از او اگر سرور باشد منافي تفجع است نه معين بر او و اگر حزن باشد به جهت آن است كه در نفوس حيوانيه از فقد مشتهيات نفسانيه مركوز است نه به جهت آنچه به سادات زمان و عترت خاتم پيغمبران رسيده، بر فرض كه اعانت كند توقف مستحبي يا مباحي بر امري دليل بر اباحه او نيست بلكه لابد بايد ملاحظه دليل حرمت كرد اگر بود بسيار خوب والا به حكم اصل محكوم به اباحه خواهد شد. به هر صورت جايز نيست تمسك در اباحه به اينكه مقدمه امر غير حرام است و آنچه از كلام او ظاهر مي‌شود كه فرموده در مراثي طرب نيست نظر به مثل مراثي متعارفه نزد اهل ديانت است كه مقصود ايشان از مرثيه جز تفجع نيست. و گويا حادث نشده بوده در عصر او مراثي آن چناني كه اكتفا مي‌كنند اهل لهو و خوش گذران‌ها از مردان و زنان به آن مراثي از حضور مجالس لهو و ضرب اعواد و اوتار و تغني به قصب و مزمار چنانچه شايع است در زمان ما و چنانچه خبر داده پيغمبرصلي الله عليه وآله به نظير او در آنجا كه فرمود: يَتَّخِذُونَ الْقُرآن مَزامِيرَ. [75] .چنانچه زيارت حضرت سيدالشهداءعليه السلام سفرش از اسفار لهو و نزهت شده براي كثيري از مترفين. و همانا پيغمبرصلي الله عليه وآله خبر داده به نظير او در سفر حج و فرموده: اغنياي امت من براي نزهت حج مي‌كنند، و اوساط براي تجارت، و فقرا براي سمعه. و گويا كلام آن حضرت مثل كتاب عزيز است كه وارد است در موردي و جاري است در نظير او».تا اينجا است ترجمه عبارت مكاسب شيخ - قدس اللَّه نفسه و روح رمسه. [76] .و چون عموم اهل اين ملت، از عالم و عامي كلام اين پيشواي مقدم و قدوه معظم را جاري مجراي نصوص مي‌دانند خوب است تأمل كرده دستورالعمل سلوك و سرمشق رفتار خود كنند و از اين قرار قدمي تخطي روا ندارند.و از اعظم مصائب اسلام كه مؤمن غيور اگر از شدت اين مصيبت جان بدهد ملوم نيست، اين است كه مردم لهوطلب و هواپرست اسماء اهل بيت طهارت‌عليهم السلام را كه خدايشان در قرآن به كرامت و بزرگي ستوده، مثل زينب‌عليها السلام و سكينه‌عليها السلام در آلات لهو و لعب مي‌برند، و براي اسماء گروهي كه در اغاني و مثالث و مثاني بايد برده شود، مثل ليلي و سلمي برده تكرار مي‌نمايند، و تذكر مصائب آل رسول را به سيرت بني‌اميه و بني‌مروان مايه عيش و تنعم و وسيله تغني و ترنم مي‌كنند. و اگر كسي تأمل كند اين كار از حد فسق گذشته سر از گريبان كفر و الحاد درمي‌آورد، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخِذْلانِ وَ غَلَبَةِ الْهَوي وَ مَكيدِةِ الشَّيْطانِ. [77] انتهي.و در مقدمه كتاب اربعين الحسينيه [78] نصيحت بالغه و موعظت جامعه ذكر شده كه ايرادش در اينجا مناسب است فرموده: لازم است كه متدينين از مذهب اثني عشريه آگاه شوند كه در عصر ما شعاري در مذهب شيعه شايع‌تر از مراسم تعزيه‌داري و گريستن بر مصائب سيد مظلومين‌عليه السلام نيست، بلكه اكثر آثار و سنن و آداب شرعيه مهجور شده جز توسل به حضرت سيدالشهداءعليه السلام كه مايه اميدواري شيعه است روز به روز در ترقي و كمال است.

## انتقاد از مقتل نويسان

پس شايسته باشد كه حدود اين عمل به طوري مضبوط شود كه مطابق قواعد شرع اقدس باشد و مورد طعن و اعتراض مذاهب خارجه نباشد و چون در اين زمان معاشرت و مخالطت [79] كامله است ميان اهالي اين مذهب با مذاهب ديگر و واقعه كربلا و ابتلاي حضرت سيدالشهداءعليه السلام در اكثر تواريخ ملل مذكور و مضبوط است شايسته باشد كه در مجامع تعزيه‌داري از امور مبتدعه و منهيات شريعت مقدسه احتراز تمام نمايند، مانند نواختن سازها و خوانندگي‌هاي طرب‌آميز و بسا باشد كه مجالس لهو و لعب به پرداختگي بعض از مجامع تعزيه‌داري نباشد.و در حديثي حال اين گونه مردم بيان شده كه گفته‌اند: يَطْلُبُونَ الدُّنيا بِاَعْمالِ الْآخِرَةِ [80] و اين حركات موجب محرومي از ثواب‌هاي عظيمه خواهد شد و شيطان را عداوت تمامي به انواع انسان است، پس هر عملي كه نفعش بيشتر باشد، توجه شيطان به افساد آن عمل زياده خواهد شد، مانند توسل به حضرت سيدالشهداءعليه السلام كه به حسب ضرورت دين و اخبار ائمّه طاهرين‌عليهم السلام موجب رستگاري و نجات دنيا و آخرت است. و هر عمل كه موجب فوائد دنيويه شود نااهلان توجهي تام و هجومي عام در آن عمل خواهند نمود مانند ذكر مصائب كه يكي از وسائل معتبره معاش شده و جهت عبادت كمتر ملحوظ شود تا رفته رفته كار بجايي رسيده كه در مجامع علماي مذهب اكاذيب صريحه ذكر مي‌شود و نهي از اين منكر ميسر نيست و جمله‌اي از ذاكرين مصائب باك از اختراع وقايع مبكيه [81] ندارند.بسا باشد كه اختراع سخني كند و خود را مشمول حديث: مَنْ اَبْكي فَلَهُ الْجَنَّةُ [82] مي‌داند، و به طول زمان همان حرف دروغ شيوعي در تأليفات جديده پيدا كند، و هر گاه محدث مطلع امين منع از آن اكاذيب نمايد نسبت به كتابي مطبوع يا به كلامي مسموع دهد تا تمسك به «قاعده تسامح در ادلّه سنن» نمايد و دست‌آويز نقل‌هاي ضعيفه قرار دهد موجب ملامت و توبيخ ملل خارجه خواهد شد مانند جمله‌اي از وقايع معروفه كه در كتب جديده مضبوط و نزد اهل علم و حديث عين و اثري از آن وقايع نيست. مانند عروسي قاسم در كربلا كه در كتاب روضة الشهداء تأليف فاضل كاشفي نقل شده. [83] .شيخ طريحي - كه از اجله علماء و معتمدين است - از او نقل نموده ولي در كتاب منتخب، مسامحات بسياري نموده كه بر اهل بصيرت و اطلاع پوشيده نيست. انتهي. [84] .

## نصح و تحذير

چه قدر شايسته و لازم است سلسله جليله اهل منبر و ذاكرين مصيبت سيد مظلومان‌را كه دامن همت بر كمر زدند و علم تعظيم شعائر اللَّه را بر دوش كشيدند و براي تنظيم اين مشعر عظيم نفوس خويش را مبذول داشتند ملتفت باشند كه اين عبادت مانند ساير عبادات است و اين عمل آنگاه عبادت شود كه در هنگام بجاي آوردن جز رضاي خداوند و خوشنودي رسول خدا و ائمّه هدي - صلوات اللَّه عليهم اجمعين - غرض و مقصدي در نظر نباشد و از مفاسدي كه بر اين كار بزرگ طاري و ساري شده در حذر باشند كه مبادا - العياذ باللَّه - اقدام كند در اين عبادت عظيم براي تحصيل مال يا جاه، يا مبتلا شود به دروغ گفتن و افترا بستن بر خداي تعالي و بر حجج طاهره و علماي اعلام.و غنا خواندن و اطفال اَمارِدْ را با الحان فسوق پيش از خود به خوانندگي واداشتن، و بي‌اذن بلكه با نهي صريح به خانه مردم درآمدن و بر منبر بالا رفتن و آزردن حاضرين در نكردن گريه به كلمات بليغه و ترويج باطل در وقت دعا و قبل از آن، و مدح كساني كه مستحق مدح نيستند. و اهانت به بزرگان دين و افشاء اسرار آل محمّدعليهم السلام، و برانگيختن فتنه، و اعانت ظلمه، و مغرور كردن مجرمين، و متجري نمودن فاسقين، و كوچك نمودن معاصي را در نظر و خلط كردن حديثي به حديث ديگر به طور تدليس، و تفسير آيات شريفه را به آراء كاسده و نقل اخبار به معاني باطله فاسده.و فتوا دادن با نداشتن اهليت آن، چه به حق يا به خلاف آن، و تنقيص انبياي عظام و اوصياي كرام‌عليهم السلام به جهت بزرگ كردن و بلند نمودن مقامات ائمّه‌عليهم السلام، و متوسل شدن براي زينت دادن كلام، و رونق گرفتن مجلس به سخنان كفره و حكايات مضحكه و اشعار فجره و فسقه در مطالب منكره و تصحيح كردن اشعار دروغ مراثي را به عنوان زبان حال و ذكر كردن شبهات در مسائل اصول دين بي‌بيان رفع آن يا نداشتن قوه آن. و خراب كردن پايه اصول دين ضعفاي مسلمين، و ذكر آنچه منافي عصمت و طهارت اهل بيت نبوت‌عليهم السلام است، و طول دادن سخن به جهت اغراض كثيره فاسده و محروم نمودن حاضرين از اوقات فضيلت نماز و امثال اين مفاسد كه لا تُعَدُّ وَ لا تُحْصي است.و نيز در حذر باشد كه مبادا - العياذ باللَّه - داخل شود در زمره آنان كه مقدّمات وعظ را پيش گرفته و گاهي خطب بليغه اميرالمؤمنين‌عليه السلام و مواعظ شافيه و رفتار و كردار آن حضرت را ذكر كنند و مردم را از محنت دنيا و آفات و مهلكات آن بترسانند و بر بغض دنيا و زهد در آن ترغيب و تحريص نمايند و به حالت پيشوايان دين و خواص اصحاب و علماي راشدين استشهاد كنند. و گاهي از احوال نفس و صفات آن از خوف و رجاء و توكل و رضاء و از رذائل خبيثه و صفات قبيحه و غيرها سخن گويند و محفوظات خود را از كتاب غزالي و غيره در نهايت فصاحت و بلاغت بي‌توقف و لكنت بيان كنند و آيات و اخبار مناسب با اين مقام را مرتب و منظم با سخنان پرداخته و كلماتي كه در آن سجع و قافيه به هم انداخته ذكر نمايند و بيچاره چنان پندارد كه به گفتن آنها نيز خود متصف است و حال آنكه در آن صفات از پايه ادني‌عامي‌ترقي ننموده است، و چنان شيفته جيفه دنيا و آلوده به خباثت رذايل است كه اگر صاحب مجلس در وقت دخول يا خروج او غفلت كند و به لوازم تكريم و توقير او كه متوقع است عمل نكند يا او را خاتم آن مجلس قرار ندهد درهم و برهم شود و گله و ايراد نمايد و فضاحي كند و با اين حالت خود را از اهل اللَّه و اهل آخرت و داخل در زمره چاكرين حضرت سيدالشهداءعليه السلام و روحي فداه پندارد، و گمان كند كه به جهت مقداري از محفوظات منبريه از همه رذايل و خباثات عاري و بري است و اخلاق رذيله در عوام الناس و مستمعين مجلس است!و بر داناي بصير و متجسس عيوب نفس مكشوف است كه چنين كس حالش حال چراغ است كه خويشتن را مي‌سوزد و ديگران را مي‌فروزد و داخل شود در زمره غاوين در كريمه: «فَكُبْكِبُواْ فِيهَا هُمْ وَ الْغَاوُونَ» [85] و مشمول آيه شريفه: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَحَسْرَتَي عَلَي مَا فَرَّطتُ فِي جَنم-بِ اللَّهِ» [86] و آيه مباركه: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ» [87] و كريمه: «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» [88] و غيرها مي‌باشد.و لقد اجاد الحافظ الشيرازي:واعظان كاين جلوه در محراب و منبر مي‌كنند چون به خلوت مي‌روند آن كار ديگر مي‌كنندمشكلي دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه‌فرمايان چرا خود توبه كمتر مي‌كنندگوئيا باور نمي‌دارند روز داوري كاين همه قلب [89] و دغل در كار داور مي‌كنند [90] .قال اللَّه تعالي: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَلاً، الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا». [91] [بگو: آيا شما را از زيانكارترين مردم خبر بدهم؟ آنان كه كوشش‌هايشان در زندگاني دنيا تباه شده است ولي خود گمان مي‌برند كه نيكوكارند.]اين مطالب كه ذكر شد تكاليف اهل منبر و نحو ايشان بود.

## تكليف مستمعان و بانيان مجالس

اما مطالب كه مذكور شد تكليف ديگران كه از او بهرمند شوند و به فيوضات بي‌حد و احصا رسند. [92] چه صاحب مجلس و چه غير او از حاضرين و مستمعين اعانت و رعايت و توقير و اكرام و احسان و انعام است به او به مال و زبان و ساير جوارح به قدر آنچه از قوه برآيد و از عهده تواند درآيد و آنچه با او كنند هرگز وفا به حقي كه در اين عمل بر ايشان پيدا كرده نخواهد كرد چه آنچه با او كنند و به دهند از متاع دنيا تمام به يك تار جامه بهشتي كه هزارها از آن به توسط آن روضه‌خوان به آنها رسيده مقابلي نخواهد كرد، پس هر چه دهند كم دادند و هر چه كنند كم كردند، چنانچه سيرت مرضيه ائمه طاهرين‌عليهم السلام چنين بوده با اين طايفه و امثال ايشان. لختي رجوع به احاديث و آثار كن ببين حضرت امام زين‌العابدين‌عليه السلام چگونه عطاها فرمود به فرزدق شاعر پس از آنكه آن قصيده معروفه را خواند. [93] .و ملاحظه كن عطاي حضرت صادق‌عليه السلام را به اشجع سلمي پس از آنكه به عيادت آن حضرت آمد و دو بيت خواند: اَلْبَسَكَ اللَّهُ مِنْهُ عافِيَةً الخ. نزد حضرت چهار صد درهم بود به وي عطا فرمود اشجع شكركنان گرفت و برفت حضرت او را طلبيد و انگشتري به او عطا كرد كه ده هزار درهم قيمت داشت. [94] .و قضيه عطاي حضرت امام رضاعليه السلام نسبت به دعبل خزاعي از پول زياد و جبه، و به روايتي انگشتر عقيقي و پيراهن خز سبزي كه هزار شب در هر شبي هزار ركعت نماز در آن خوانده بود و هزار ختم قرآن در آن نموده معروف است.و از غرر و درر سيد [95] نقل شده كه دعبل بن علي و ابراهيم بن العباس كه با يكديگر صديق و دوست بودند خدمت حضرت ثامن الائمه‌عليه السلام رسيدند بعد از آنكه وليعهد شده بود پس دعبل خواند:مَدارِسُ آياتٍ خَلَتْ مِنْ تِلاوَةٍ وَ مَنْزِلُ وَحْيٍ مُقْفِرُ الْعَرَصاتِ[مدارس آيات الهي خالي از تلاوت شد و جايگاه نزول وحي به بيابان بي آب و علف تبديل شد].و ابراهيم خوانده قصيده‌اي كه اول آن اين است:اَزالَتْ عَزاءَ الْقَلْبِ بَعْدَ التَّجَلُّدِ مَصارِعُ اَوْلادِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍصلي الله عليه وآله[به زمين افتادن و شهادت اولاد پيامبرصلي الله عليه وآله بعد از آن همه صبر و پايداري، عزاي قلب را برطرف مي‌كند].پس حضرت به آن دو نفر بيست هزار درهم بخشيد از آن دراهم كه اسم مباركش را مأمون بر آنها سكه زده بود، پس دعبل نصف خود را به قم آورد و اهل قم هر درهمي از آنها را به ده دراهم خريدند، پس حصه دراهم دعبل صد هزار درهم شد. و اما ابراهيم آنها را نگاه داشت تا وفات يافت. [96] .و حضرت سيدالشهداءعليه السلام به آنكه سوره حمد تعليم يكي از پسرانش نمود هزار اشرفي و هزار جامه عطا كرد و دهانش را پر از مرواريد كرد و مي‌فرمود: كجا وفا كند اين عطاي من به عطاي او. [97] .و در فصل مكارم اخلاق آن حضرت گذشت [98] كه چهار هزار درهم عطا فرمود به آن عربي كه خواند از براي او:لَنْ يَخِبَ الآْنَ مِنْ رَجاكَ وَ مَنْ حَرَّكَ مِنْ دُونِ بابِكَ الْحَلْقَةَ[كسي كه به تو اميد بندد و حلقه در خانه تو را بزند هرگز نااميد نخواهد شد].و با اين همه عطا از او شرم كرد و عذر خواست و فرمود: خُذُها فَإِنّي إِلَيْكَ مُعْتَذِرٌ. [99] .و در حال حضرت موسي بن جعفرعليه السلام بيايد ان شاء اللَّه كه در روز عيد نوروز، آن حضرت به امر منصور در جاي او نشست و مردم ديدن آن جناب آمدند و به اندازه وسع خود هر يك هديه و تحفه آوردند و آخر همه پيرمردي فقير آمد و عرض كرد من هديه‌اي ندارم جز سه شعر كه جدم در مرثيه جدت حضرت حسين‌عليه السلام گفته پس آن سه شعر را خواند. حضرت فرمود: قبول كردم هديه تو را بنشين. آن مرد نشست. حضرت فرستاد نزد منصور كه اين مال‌هايي كه به عنوان هديه و تحفه آوردند چه بايد كرد؟ منصور تمام آنها را به آن حضرت بخشيد. حضرت هم تمام را به آن پيرمردي كه مرثيه خواند بخشيد. [100] .و مورخ امين، مسعودي‌رحمه الله در مَرُوج الذَّهَب در بيان سبب عصبيت بين نزاريه و يمانيه كه مقدمه سلطنت عباسيين و هلاكت مروانيين شده نقل كرده كه چون كميت قصيده هاشميات را گفت به بصره آمد و نزد فرزدق رفت و آن اشعار را كه اول آن اين بيت است:طَرِبْتُ وَ ما شَوْقًا اِلَي الْبِيضِ اَطْرَبُ وَ لا لَعِبًا مِنّي، وَ ذُوالشَيْبِ يَلْعَبُ؟[در شادي و طرب بودم ولي ديگر اشتياقي به زنان سفيد زيبا روي ندارم و انگيزه بازي كردن با آنها هم ندارم و حال آنكه پيرِ سپيد موي هم با آنها بازي مي‌كند].بر فرزدق خواند، فرزدق او را تصديق و تحسين كرد و امر كرد او را به اشاعه آن، پس كميت به مدينه رفت و شبي خدمت حضرت باقرعليه السلام شرفياب شد و اشعار خود را براي آن جناب خواند، و چون قصيده ميميّه را شروع كرد و به اين شعر رسيد:وَ قَتيلٌ بِالطَّفِّ غُودِرَ مِنْهُمُ بَيْنَ غَوغاءِ اُمَّةٍ وَ طَغامٍ[و از آنهاست آن كشته‌اي كه در سرزمين كربلا ميان هياهوي امّت و مردمان پست مورد خيانت و پيمان شكني قرار گرفت].آن حضرت گريست و فرمود: اي كميت اگر نزد من مالي بود تو را صله مي‌داديم، لكن از براي توست آن عبارتي كه رسول خدا - صلي اللَّه عليه وآله - به حسان بن ثابت فرموده: لا زِلْتَ مُؤيَّداً بِرُوحِ الْقُدُسِ ما ذَبَّيْتَ عَنّا اَهْلَ الْبَيْتِ، پس كميت از نزد آن حضرت بيرون شد و نزد عبداللَّه بن الحسن رفت و اشعار خود را نيز براي او بخواند. عبداللَّه گفت: همانا من ضيعه‌اي را كه زمين و آب باشد به چهار هزار درهم خريده‌ام و اين نوشته آن است، پس قباله آن ملك را به او داد و آن ملك را به او بخشيد. كميت گفت: پدر و مادرم فداي تو باد، اگر من شعر براي غير بگويم، براي دنيا و مال مي‌گويم، ولكن به خدا سوگند براي شما اهل بيت جز خدا نظر ندارم. و من در ازاي چيزي كه براي خدا گفته‌ام، مال و ثمن نمي‌گيرم. عبداللَّه اصرار بليغ كرد كه قبول كند، لاجرم كميت قباله آن ملك را گرفت و برفت. و پس از چند روز نزد عبداللَّه آمد و گفت: پدر و مادرم فداي تو باشد، من به تو حاجتي دارم. فرمود: هر حاجت كه داشته باشي برآورده است بگو حاجتت را. گفت: مي‌خواهم كه اين قباله را بگيري و ملك خود را پس گيري، آن نوشته را نزد عبداللَّه نهاد. عبداللَّه نيز قبول كرد.اين وقت عبداللَّه بن معاويه بن عبداللَّه بن جعفر جامه‌اي از پوست برداشت و چهار گوشه آن را به دست چهار نفر از كودكان خود داد و در خانه‌هاي بني‌هاشم گردش كرد و گفت: اي بني‌هاشم! اين كميت است كه در حق شما شعر گفته هنگامي كه مردم از ذكر فضائل شما سكوت كرده‌اند و خون خود را نزد بني‌اميه در معرض ريختن درآورده، پس هر چه شما را ممكن شود او را صله دهيد، پس هر كه هر چه ممكنش مي‌شد از درهم و دينار در آن جامه پوستي مي‌ريخت. پس زنهاي هاشميات را نيز اعلام كرد تا آنها هم هر چه بتوانند عطا كنند. پس زنها نيز هر چه ممكن بود او را عطا كردند. حتي آنكه حلي و زيورهاي خود را از بدن بيرون مي‌كردند و براي كميت مي‌دادند تا آنكه جمع شد براي كميت مقدار صد هزار درهم. پس عبداللَّه آنها را به نزد كميت آورد و گفت: يا اَبَا الْمُسْتَهِلِ! اَتَيْناكَ بِجَهْدِ الْمُقِلِّ. همانا از تو عذر مي‌خواهيم چه آنكه ما در زمان دولت دشمنان خود هستيم و اين مقدار را جمع كرديم و در اوست زيور زنان چنانكه مي‌بيني، پس به اينها استعانت بجو به روزگار خويش.كميت گفت: پدر و مادرم فداي شماها، همانا زياد عطا فرموديد، و من غرضي در مدح شماها نداشتم جز خدا و رسولش - صلي اللَّه عليه وآله - و نمي‌گيرم از شما چيزي، اينها را به صاحبانش رد كن. پس عبداللَّه هر چه سعي كرد كه كميت قبول كند او قبول نكرد الخ. [101] .و در روايات اهل سنّت است كه صاعد مولاي كميت گفت: با كميت خدمت حضرت باقرعليه السلام رفتيم، و كميت انشاء كرد براي آن جناب قصيده‌اي كه اول آن اين مصرع است: مَنْ لِقَلْبٍ مَتَيَّمٍ مُسْتَهامٌ. حضرت فرمود: أللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْكُمَيْتِ أللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْكُمَيْتِ. [102] و گفته روزي كميت خدمت آن جناب رفت، آن حضرت هزار دينار وكسوه به او بخشيد، كميت پول‌ها را قبول نكرد و جامه‌ها را به جهت تبرك و تيمن قبول نمود. و گفته كه يك وقت نيز خدمت حضرت فاطمه بنت الحسين‌عليها السلام شرفياب شديم. فاطمه فرمود: اين شاعر ما اهل بيت است و قدحي سويق براي او آورد و كميت از آن آشاميد. آنگاه امر فرمود سي دينار و مركبي به كميت دادند، كميت بگريست و گفت: به خدا سوگند قبول نخواهم كرد، من با شما به جهت دنيا دوستي نكردم الخ.از اين قبيل قضايا بسيار است، و اين مقدار تطويل به جهت تنبيه نفوس ناقصه بعضي از صاحبان مجلس تعزيه حضرت سيدالشهداءعليه السلام است كه در ايامي كه اقامه مجلس تعزيه مي‌كنند چه اندازه توهين و تخفيف مي‌كنند سلسله جليله اهل ذكر و مرثيه را و گمان مي‌كنند به جهت آن وجه جزئي كه بعد از مدت مديدي به جان كندن مي‌دهند جان روضه‌خوان را خريده و طوق عبوديت بر گردن او افكنده‌اند. و چه بسيار اوامر و نواهي مي‌كنند و توقعات بيجا از او دارند. به علاوه خرابي‌ها و مفاسد ديگر كه از براي ايشان است كه بسيار است و به اين جزئي‌ها اصلاح نخواهد شد. وَ هَلْ يُصْلِحُ الْعَطّارُ ما اَفْسَدَ الدَّهْرُ؟ لكِنْ لِلعالِمِ اَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ، نَبَّهَنَا اللَّهُ وَ اِيّاكُمْ مِنْ رَقَدَةِ الْغَفْلَةِ وَ الْسَّلامُ عَلي مَنِ اتَّبَعَ الْهُدي.

## پاورقي

[1] و شيخ ما در لؤلؤ و مرجان معني ديگر نيز از براي تباكي احتمال داده و آن اين است كه مؤمنين يكديگر را به كردار و گفتار و رفتار بگريانند.
[2] بحار الانوار، ج 44، ص 291؛ كامل الزيارات، تحقيق نشر الفقاهة، ص 202 - 201.
[3] بحار الأنوار، ج 46، ص 220؛ الكافي، ج 5، ص 117.
[4] التهذيب، ج 8، ص 325.
[5] بحار الأنوار، ج 45، ص 286.
[6] كامل ابن اثير، ج 2، ص 163، ط بيروت، به نقل از شفاء الصدور، ج 2، ص 301.
[7] ر. ك: شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 15، ص 42، به نقل از شفاء الصدور، ج 2، ص 301.
[8] النووي هو محيي‌الدين ابوزكريا يحيي بن شرف الشافعي الفقيه اللغوي، صاحب الكتب الكثيرة، المتوفي سنة 676، نسب إلي نوا بليدة قرب دمشق قال في المراصد و هي منزل ايوب و بها قبر سام بن نوح‌عليه السلام. مؤلف‌رحمه الله.
[9] سوره انعام، آيه 164. [
[10] المجالس الفاخرة، ص 15 و 16.
[11] سوره انعام، آيه 164.
[12] اكاذيب: جمع كذب به معني دروغ.
[13] مفتعله: ساختگي.
[14] از كرده خويش باز گردد.
[15] بحارالأنوار، ج 72، ص 303.
[16] همان.
[17] بحارالأنوار، ج 69، ص 33.
[18] هابط: ساقط.
[19] سوره ص، آيه 7.
[20] سوره نحل، آيه 105.
[21] بحارالأنوار، ج72، ص247؛ وسائل الشيعه، ج 8، ص572؛ اصول‌الكافي، باب الكذب؛ المحاسن، ص 118.
[22] الكافي، ج2، ص 339؛ سفينة البحار، ج 2، ص 472؛ بحارالأنوار، ج 72، ص 231؛ عقاب الاعمال، ص 25.
[23] بحارالأنوارج 72، ص 249 به نقل از الكافي، ج 2، ص 340.
[24] جامع الاخبار، چاپ آل البيت‌عليهم السلام، ص 417؛ بحارالأنوار، ج 72، ص 363.
[25] بحارالأنوار، ج 72، ص 263؛ الدرة الباهرة، ص 43.
[26] بحارالأنوار، ج 71، ص 8؛ الكافي، ج 2، ص 105؛ نور الثقلين، ج 1، ص 496.
[27] ر. ك: ايضاً: بخاري، ج 2، ص 104؛ فتح الباري، ج 3، ص 251.
[28] لؤلؤ و مرجان، ص 72 - 71.
[29] سوره بقره، آيه 197، گفتني است كه «رفث» به معني جماع و «فسوق» به معناي دروغ است.
[30] سوره حجرات، آيه 6.
[31] سوره حج، آيه 30.
[32] سوره نحل، آيه 105.
[33] قال‌صلي الله عليه وآله: الكذب كله اثم لا ما نفع به مسلم.
[34] ر. ك: آيه لعان.
[35] كنز العمال، ج 3، ص 619.
[36] محدث نوري‌رحمه الله در لؤلؤ و مرجان، ص 57 وجوه متعددي براي زيادتي و بدي و زشتي دروغ از شراب آورده است.
[37] كنز العمال، ج 20، ص 619.
[38] سوره نور، آيه 7.
[39] سوره آل عمران، آيه 61.
[40] المستدرك، ج 9، ص 86.
[41] بحارالأنوار، ج 69، ص 247.
[42] سفينة البحار، ج 2، ص 473.
[43] بحارالأنوار، ج 69، ص 259.
[44] المستدرك، ج 9، ص 86.
[45] كنز العمال، ج 3، ص 621؛ المستدرك، ج 9، ص 85.
[46] جامع السعادات، ج 1، ص 233.
[47] جامع احاديث الشيعه، ج 3، ص 568.
[48] آفات اللسان، غزالي، ص 168.
[49] وسائل الشيعه، ج 5، ص 574.
[50] المستدرك، ج 9، ص 85.
[51] الكافي، ج 2، ص 255.
[52] بخاري، ج 2، ص 104.
[53] علل الشرايع، ص 362.
[54] غررالحكم، ج 2، ص 876.
[55] الكافي، ج 2، ص 254.
[56] المستدرك، ج 9، ص 83.
[57] همان، ص 85.
[58] همان، ص 88.
[59] سوره زمر، آيه 13.
[60] بحارالأنوار، ج 2، ص 117 به نقل از عقاب الاعمال.
[61] اثر ارجمند آية اللَّه حاج ميرزا ابوالفضل كلانتر تهراني كه در سال 1310 ه. چاپ شده و اخيراً دو تن از فضلا جداگانه آن را تحقيق و مجدداً منتشر كرده‌اند.
[62] كشف المحجه، ص 172.
[63] نهج البلاغه، نامه شماره 69.
[64] سوره مائده، آيه 41.
[65] همان.
[66] سوره حج، آيه 30.
[67] سوره فرقان، آيه 72.
[68] سوره شعراء، آيه 224.
[69] وسائل الشيعه، ج 12، ص 111، به نقل از الاعتقادات.
[70] سوره انعام، آيه 68.
[71] تفسير عياشي، ج 1: سوره انعام، آيه 31.
[72] سوره لقمان، آيه 6.
[73] الكافي، ج 6، ص 431.
[74] مراد شيخ جعفر كاشف الغطاء (م 1228 ق) است.
[75] مراد آية اللَّه شيخ مرتضي انصاري (م 1281 ق) است.
[76] عيون‌الاخبار، ج 2، ص 42؛ بحارالأنوار، ج 89، ص 194، ط بيروت؛ وسائل الشيعه، ج 12، ص 230.
[77] مكاسب، باب الغناء.
[78] شفاء الصدور، ج 2، ص 309 - 306.
[79] اثر استاد مؤلف آية اللَّه ميرزا محمّد ارباب قمي‌رحمه الله است.
[80] آميزش بي‌كم و كاست.
[81] يعني با كار آخرتي دنيا را مي‌جويند.
[82] داستان‌هاي گريه‌آور.
[83] كامل الزيارات، باب 33، ح 5 - 1، ص 208 به بعد.
[84] روضة الشهداء، ص 321 و 346.
[85] اربعين الحسينية، ص 8 و 164.
[86] سوره شعراء، آيه 94.
[87] سوره زمر، آيه 56.
[88] سوره بقره، آيه 44.
[89] سوره صف، آيه 2.
[90] غش. خ. ل.
[91] ديوان حافظ، به اهتمام محمّد قزويني و دكتر قاسم غني، كتابخانه زوار، ص 135.
[92] سوره كهف، آيه 104 - 103.
[93] مقايسه كنيد لؤلؤ و مرجان چاپ فراهاني، ص 43 به بعد.
[94] لؤلؤ و مرجان، ص 45.
[95] همان، ص 45 و امالي طوسي، مجلس 10.
[96] مراد سيد مرتضي علم‌الهدي (م 436 ه.) است.
[97] لؤلؤ و مرجان، ص 47 به نقل از غرر و درر و الغدير، ج 2، ص 350 در باب تائيه دعبل.
[98] بحارالأنوار، ج 44، ص 191؛ سفينة البحار، ج 1، ص 609؛ لؤلؤ و مرجان، ص 45؛ اعيان الشيعه، ج 1، ص 579.
[99] در ص 670. [
[100] بحارالأنوار، ج 44، ص 190؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 65.
[101] لؤلؤ و مرجان، ص 42 به نقل از مناقب: المناقب، ج 4، ص 318. بحارالأنوار، ج 48، ص 108؛ العوالم، ج 21، ص 188 و 189 و نيز ص 218 به نقل از مناقب.
[102] مروج الذهب، ج 3، ص 228؛ الغدير، ج 2، ص 188 - 187 به نقل از مروج الذهب.
[103] خزانة الادب، ج 1، ص 69؛ الغدير، ج 2، ص 20 و 189.